

حضور مولانا

در

اشعار پروین

مهندس سید حسن شهرستانی



بعث دوباره حضور مولانا در اشعار پروین است.

این نکته شگفت را در آغاز سخن بگویم که این بانوی جوان و ظاهراً متجدد معاصر، در اشعارش از صلابت ناصر خسرو و معرفت مولانا بهره جسته است.

از صبغه خراسانی پروین بسیار سخن گفته شده است. پروین را اغلب شاعری می‌دانند که در دوره بازگشت ادبی بیشتر به سبک خراسانی روی آورده است. مشابهت اشعار پروین به انوری و ناصر خسرو بخصوص با همان استحکام و رشادت در آثار او مشهود و بسیار هم در این باره صحبت شده است. همین طور پیرامون سبکهای که پروین در پدیده‌های اجتماعی کرده و نقد درها، رنجها، تاریکی‌ها و ظلم‌ها و ستم‌هایی که بر زن و مرد ایرانی رفته است، فرادان سخن گفته‌اند اما به این بنمت یعنی حضور مولانا در شعر پروین نپرداخته‌اند. این حضور گاه آشکار است و گاه پنهان که آن را به حضور لفظی و مضمونی تقسیم کرده‌ام. آنچه انتخاب شده، بیست و پنج عنوان از اشعار پروین است، که در آنها مضمون هفت قطعه، کاملاً مضمون مولانا

است و در هفت قطعه لفظ و قالب یکی است یعنی در بحر زمل سروده شده که عمده‌تاً استقبال از مولانا را نداعی میکند و با آن تناسب دارد و اگر الفاظ و کلمات را که پروین قافیه قرار داده، با مثنوی مولانا مقایسه کنیم این ارتباط روشنتر می‌شود. بیش از ده مورد نیز در لفظ و مضمون هر دو، از شعر مولانا استفاده شده‌است.

الف - حضور مضمون

اگر دقت کنیم، در تنها غزلی که در مجموعه آثار پروین آمده است، کاملاً استقبال از غزل شماره ۲۵۳ دیوان کبیر مولانا مشهود است. غزل پروین اینگونه آغاز می‌شود:

برودی دوست، دوش شب ما سحر نداشت

سوزوگداز شمع و من و دل اثر نداشت

مهر بسلند چهره زخاوار نمی‌نمود

ماه از آسمان چرخ سر باستر نداشت

به این غزل مولانا توجه کنید:

بد دوش بی تو تیره شب و روشن نداشت

شمع و سماج و مجلس ما چاشنی نداشت

گرچه این ردیف و وزن را خاقانی، خواجو و حافظ نیز بکار برده‌اند. خاقانی:

دید که بار چون زدل ما غیر نداشت

ما از شکار کرد و بیفتکند و برنداشت

خواجو:

دیشب دلم زملک دو عالم غیر نداشت

جانم زغم بر آمد و از غم غیر نداشت

حافظ:

دید که یار جز سر جوور و ستم نداشت

شکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت

اما اگر دقت کنیم، مطلع غزل مولانا مطلع غزل مولانا را نداعی می‌کند.

از میان قطعات از نظر اشتراک مضمون، موارد زیر را ملاحظه می‌نمایید: اول: آرزوها

از میان چند قطعه که پروین با عنوان آرزوها سروده است نمونه زیر آورده می‌شود:

ای خوش از آن کوچ کردن خانه در جان داشتن
روی مساندت پسری از خلق پنهان داشتن

همچو عیسی بی‌پر و بی‌بال پرگردون شدن

همچو ابراهیم در آتش گلستان داشتن
کشتی صبر اندرین دریا در افکندن چو نوح

دیده و دل فریغ از آشوب طوفان داشتن
روشنی دادن دل تاریک و با نور علم

در دل شب پرتو خورشید رخشان داشتن
همچو پساکان گنج در کنج قناعت یافتن

مسور قناعت بودن و مسلک سلیمان داشتن
می‌بیشم که ترکیب «برگردون شدن» در مثنوی مولانا اینگونه آمده است:



عینسی و ادیش سرگردون شدند

با ملائک چو نکه هم جنس آمدند (۱)

و در جای دیگر می گوید:

یک گسره مستغرق سلطان شده

همچو عیسی با ملک ملحق شده (۲)

یا در این بیت که مضمون دیگری را تداعی می کند:

چونکه موصوفی به اوصاف جلیل

بر تو آتش شد گلستان چون خلیل (۳)

دوم: امروز و فردا

برای اختصار چند بیت از آغاز و انجام قطعه آورده می شود:

بلبل آهسته به گل گفت شبی

که سرا از تو تماشای هست

من به پیوند تو یک رای شدم

گر ترا نیز چنین رالی هست

گفت فردا به گلستان باز آی

تا ببینی چه تماشا می هست

گر که منظور تو زیبایی ماست

هر طرف چهره زیبایی هست

و بالاخره در پایان قطعه:

گفت رازی که نهانست بین

اگرست دیده بیانی هست

هم از امروز سخن مآید گفت

که خیر داشت که فردائی هست

این مضمون را در ابیاتی که از مثنوی نقل می شود و ابیات مشابه

ملاحظه می نمایانند:

موصوفی این وقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

تو مگر خود مرد موصوفی نیستی نقد را از نسیه خیزد نیستی (۴)

سوم: جامه عرفان

چند بیت از بخشهای مختلف این قطعه ذکر می شود:

بسه درویشی بسزورگی جامه ای داد

که این حلقان بسه کز دوست افتاد

چسرا بر خویش پیچی زنده و دلخ

چو در می بخشند کفش و جامه ات غنا

بگفت ای دوست از صاحبان باش

بجان پرداز و با تن سرگران باش

تن عساکسی به سپاهین نیر زد

و گسر ارزد بسه چشم من نیر زد

در تارک حرس و آرز بستیم

گشودند ارچه صدوه باز بستیم

همه پستی زده بس نفس زاید

همه تارکی از ملک تن آید

گسر انبباری زسار حرس و آرز است

و چسود بسی تکلف پس نیاز است

حال نگاه کنیم به ابیات زیر دو مثنوی:

ببند بگسل باش آزاد ای پسر

چند پاشی بست نسیم و بند زر

گسر پیزی پسر را در کوزه ای

چسند گسبند قسمت یک روزهای

کوزه چشم حریصان پسر نشد

تا صدف قانع نشد پسر در نشد

هر که را جامه زعشقی چساک شد

او زحرس و عسب کسلی پاک شد (۵)

و یا بیت زیر:

خسانان چون عرقه و این حرس ریش

حرس هر کس بیش باشد ریش بیش (۶)

چهارم: مناظره

در این قطعه پروین مروض سخبت را در قالب گفتگوی دو قطره خون

یا قضمونی اجتماعی اما تند و کاملاً بدیع مطرح کرده است:

شینه باید میان دو قطره خون چه گذشت

گسه مناظره یک روز پسر سرگسری

یکی بگفت به آن دیگری تو خون که ای

من اوفشاده ام ایستاده است تا چوری

بگفت من نسجیدم زیای خسار کنی

ز نسج خسار که رفتن بها چو بشتری

جواب داد یک چشمه ام هر دو چه ضم

چسکیده ایم اگر هر یک از تن دیگری



همراز قطره خون در پیاله یک رنگاند

تسفاوت رگ و شریان نمی‌کند انوری

زما دو قطره کوچک چه کار خواهد ساخت

بسیا شویم یکی قطره بزرگتری

بخنده گفت میان من تو فرق بسی است

تویی زدست شهی من زبای کارگری

برای سمرهی و اتحاد با چو من

عوش است اشک پشمی و خون رنجبری

اکنون در مثنوی مولانا میخوانیم:

کی بود هم‌رنگ فقر و احتشام

کی شود همچس پاقوت و رحام

با کبوتر باز کی شد هم‌منس

کی شود همراز عفا با مگس^(۷)

و یا در جای دیگر:

هر کس را جفت کرده عدل حق

پیل را با پیل و بق را جنس بق^(۸)

کسمه بسیریل و جهان‌شده‌ای

کعبه عبدالملطون شد سفرهای

قبله معنی و روان سبیر و درنگ

قبله صورت پرستان نقش سنگ^(۹)

پنجم - مست و هوشیار

منظاره^(۱۰) مست و هوشیاره که به جهت بیان زیبا و نقد اجتماعی

صریح و تند آن مشهور است کاملاً ملهم از داستان مشابهی از مثنوی

است. ابتدا چند بیت از منظاره مست و هشیار و سپس ابیات مثنوی

مولوی آورده می‌شود:

مستحب مستی به ره دید و گریبانش گرفت

مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست

گفت مستی زین سبب افتان و خیزان می‌روی

گفت جسم راه رفتن نیست ره همواره نیست

گفت آگه نیست کز سر درافتاد کلاه

گفت در سر عقل باید بی‌کلاهی عار نیست

گفت نباید حد زند هشیار مردم مست را

گفت هوشیاری بیار اینجا کسی هشیار نیست

و در مثنوی مولانا:

مستحب در نیمه شب جای رسید

در بسن دیسوار مردی سخته دید

گفت می مستی چه خور دستی بگو

گفت زان خوردم که هست اندر سبو

گفت آکسر در سبو واگو که چیست

گفت از آنکه خوردم گفت آن عقیقت

گفت آنچه خورده‌ای خود چیست آن

گفت آن کساندر سبو معنی است آن

دور می‌شد این سوال و این جواب

مانند چون غر محسب اندر غلاب

گفت او را محسب هین آه کن

مست هوهو کسره هنگام سخن

گفت گفتم آه کن هنو می‌کنی؟

گفت من شادم تو از غم دم زنی

آه از درد و غم و بسی‌دای است

هوی هوی می‌کشان از شادی است^(۱۱)

ملاحظه می‌کنید که مولانا با پیام عرفانی و پرورین بنا پیام اجتماعی

مضمون را جمع میکند. در قطعات دیگری چون «گوهر اشک» و «کعبه

دل» مضامین مثنوی مشاهده می‌شود. مثلاً در مثنوی «کعبه دل»

مضامین بلند عرفانی در ابیات مختلف به چشم می‌خورد که هر یک از

آنها افکار و آرای مولانا را در مثنوی معنوی با غزلیات شمس شماعی

می‌کند.

ب - حضور لفظ

در موارد متعددی وزن و قالب مثنویهای پرورین با وزن مثنوی

مولوی (بحر زمل)^(۱۲) همخوانی کامل دارد مثنویهای: «تیر و کمان»،

«دزد و قاضی»، «دکان زیا»، «ادو محضر»، «زرفی وقت»، «طوطی و

شکر» و «بعمار نادانه» از این جمله‌اند که برای رعایت اختصار تنها به

ذکر عناوین آنها بسنده شد.

ج - حضور توأم لفظ و مضمون

حضور توأم قالب و محتوی با لفظ و مضمون از اهمیت بیشتری

برخوردار است. علاوه بر تنها غزل پرورین که در آغاز مقاله به آن اشاره و

با غزل ۲۵۲ دیوان کبیر مقایسه شد در ۱۰ قطعه زیر نیز این خصوصیت

پدیده می‌شود:

«پایمال آزه»، «ایمار خوار»، «جولای خدا»، «خوان گرم»، «دزد

عانه»، «روح آزاده»، «هشش حق»، «گنج درویش»، «لطف حق» و

رو توکل کن تو با کسب ای عمو
جهد می کن کسب می کن مو به مو (۱۲)

دوم - روح آزاد

پروین در این مثنوی به ارزش و اهمیت گوهر وجود و جایگاه رفیع انسان توجه دارد:

تسو چو زری ای روان تابناک

بسیمر موج ازل را گوهری
کوهر نعلیق را سوره گیری

زرکائی را چه نسبت با سفال

شیر جنگی را چه خویشی با شغال
با عرد ملسی کن و وایس بزن

کزدم تن را به سرپایی بزن
هیچ پاکسی همچو تو پاکیزه نیست

گوش هستی را چنین آویزه نیست
تو یکی تابنده گوهر بوده ای

رخ چیرا با تیرگی آلوده ای
تو چراغ ملک تاریک تنی

در سیاهیها چو مهر روشنی
حال نگاه کنید به ابیات زیر از مثنوی مولانا:

ای رخ گلگونت شمس الضحی

ای گدای رنگ تو گلگونه ها
هیچ محتاج می گلگون نه ای

تیری کن گلگونه تو گلگونه ای
ای همه دریا چه خواهی کرد تم

ای همه هستی چه میجویی عدم
ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش

چون چنینی خویش را ارزان فروش
تو خوشی و خوب و کاند هر خوشی

تسو چرا خود منت باده کنسی
آفتاب از ذره کسی شد وام خواه (۱۳)

زهرهای از خمره کی شد جام خواه (۱۳)

و یا در جای دیگر در حسین دفتر:

هر که را نور حقیقی رو نمود
ملاحظه می کنید که انسان شاسی، توجه به تطهرت والا و جوهر

گواهیهای انسان در آثار پروین بسیار نزدیک به مثنوی معنوی است و
می توان پروین را در این وادی کاملاً متأثر از مولانا دانست و حضور
مؤثر مولوی را در اندیشه پروین دریافت.

سوم - لطف حق

این مثنوی که بحق از یادگارهای جاوید پروین است، ضمن
بهره رندی از مضامین بلند عرفانی بحدی افکار و آثار مولانا را تداعی
می کند که اگر کسی نداند که این اشعار از پروین است، برخی ابیات را به
مولانا نسبت می دهد.



مولانا.

از این مجموعه به مقایسه سه نمونه از مثنویهای پروین با اشعار
مولانا می پردازیم:

اول - خوان گرم

در این مثنوی پروین تصویر گدای کاهلی را نشان میدهد که کار و
تلاش را رها کرده از فقر و فلاکت می تالد:

بر سر راهی گدایی تیره روز
تالها می گرد با صد آه و سوز

کای خدا بی خانه و بی روزیم
ز آتش ادبار خوش می سوزیم

گفتش اندر گوش دل رب و دود
گر نبودی کاروان سیرم تو بود

ما سو را بی ترشه نفرستاده ایم
آنچه می بایست دادن داده ایم

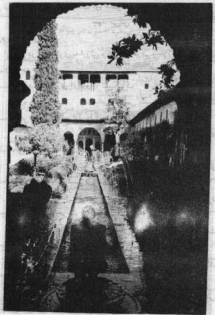
دست دادیمت که تا کاری کنی
درهمی گر هست دیناری کنی

پای دادیمت که باشی پا به جای
وارهاستی خویش را از تنگنای

این اشعار را با ابیات زیر که از مثنوی نقل می شود مقایسه کنید:

گفت آری گر توکل رهبر است
این سبب هم سنت پیغمبر است

گفت پیغمبر به آواز بسند
با توکل زانسوی اشتر بسند



ایبائی از این مثنوی نسبتاً طولانی را می‌آوریم:

مادر موسی چو موسی را به نیل
در فکند از گفته رب جلیل
غود زسامل کرد با حسرت نگاه
گفت گای فرزند خرد برگناه
گر فرماوش کند لطف خدای
چون رمی زین کششی بی ناخدای
وحی آمد کاین چه فکر باطل است
وهو ما اینک اندر منزل است
ما گرفتیم آنچه را انداختی

دست حق را دیدی و نتشاختی
رودها از خود نه طغیان می‌کنند
آنچه می‌گویم ما آن می‌کنند
ما به دریا حکم طوفان می‌دهیم
ما به سیل و موج فرمان می‌دهیم
نظرهای کز جویباری می‌رود
از پی انجام کاری می‌رود
چگونگی طرح داستان تولد و حیات حضرت موسی توسط
مولوی و پروین نیز قابل توجه است. مولانا حتی بخشهایی را که در
تاریخ چندان مستند نیست و قرآن کریم نیز متذکر نشده است آورده
است اما پروین آن بخشها را انتخاب نکرده و داستان را بگونه‌ای مطابق

بیان قرآن مطرح ساخته است. در مثنوی مولوی گفته می‌شود که موسی
را ماموران فرعون یک نوبت در تنور آتش می‌اندازند که نمی‌سوزد و
بعد به مادر موسی وحی می‌شود که طفل را در دریا بیندازد که بخش
اخیر داستان در شعر مولانا و پروین مشترک است. این قسمت را در
مثنوی مولانا ملاحظه کنید:

بزار وحی آمد که در آئین فکس

روی در اسفید دار و سو مکن

در فکس در نیلش و کن اعتماد

س سو را با او رسام رو سفید

سادرش انداخت اندر رود نیل

کار را بگذاشت با نعم الوکیل (۱۴)

گویی داستان را مولوی شروع کرده و پروین بسیار روان و دلنشین

آن را ادامه داده است.

در پایان این مقاله احتمالاً به نکته‌ای اشاره می‌کنم که تفصیل آن
مقاله‌ای دیگر و تحقیقی گسترده‌تر را طلب می‌کند و آن اینکه پروین از
مقولات و مضامین عرفانی برای نقد اجتماع استفاده کرده است.
در آثار قدما بیشتر عکس این حالت وجود داشته است یعنی بزرگان
عرفان و ادیبان عرفانی از موضوعات اجتماعی برای بیان مفاهیم
عرفانی استفاده می‌کرده‌اند و بسیاری از علوم و پدیده‌های طبیعی را
حامل بر مضامین عرفانی می‌نمودند. مثل: «نسوالتلویب» ابو القاسم
قشیری، «صرف القلوب» علی‌ترکه اصفهانی، «حسن و دل» سبیک
نیشابوری و برسی آثار سهروردی و... ولی از این زاویه که پروین بدان
پرواخته است کار جدیدی بنظر می‌رسد و آن اینکه در بیان پیامهای
اجتماعی از مضامین عرفانی کمک بگیریم و برای عرضه بهتر، موثرتر و
لطف‌تر نقد اجتماعی بکار بندیم.

کودک سخن اینکه فصل مشترک این بزرگواران و تابناکی آنان از نور
مطلق و جان جهان است و پروین نیز به ناسی از مولانا همه روشنائیها
را از انوار خداوندی میداند.

این سخن پروین نه از روی هواس

هر کجا نویست زانوار خداست (۱۵)

۱- مادی، دفتر چهارم

۲- دفتر چهارم

۳- دفتر سوم

۴- دفتر اول

۵- دفتر اول

۶- دفتر پنجم

۷- دفتر چهارم

۸- بی‌نقشه (فرهنگ معین جلد اول صفحه ۵۵۲)

۹- دفتر ششم

۱۰- دفتر دوم

۱۱- ماملان ماملان فاملان (تاملان)

۱۲- دفتر اول

۱۳- دفتر پنجم

۱۴- دفتر سوم

۱۵- دیوان پروین - آرمین بیت مثنوی و لطف حق